گفت‌وگو با منصور سعدی

روزنامه نگار پیشکسوتی که تاریخ شفاهی یک حرفه است

روزنامه‌ها مرز اخلاق و صداقت را زیر پا نگذارند

آن روزها تیراژ کیهان به یک‌میلیون و ۲۲۰هزار نسخه رسیده بود

حسن فرامرزی

بعضی‌ها تاریخ شفاهی یک حرفه هستند و مثل روحی سیال و پیش‌رونده با فرازونشیب‌های آن حرفه همراه بوده‌اند. نیم‌قرن پایی در وقایع داشتن و پایی در کلمات، تیترها، خبرها و گزارش‌ها؛ اهرم و ابزاری که آن حرفه برای انعکاس رویداد در اختیارتان قرار می‌دهد. گفت‌وگو با استاد منصور سعدی، چهره روزنامه‌نگاری که از سال ۴۹ از خاستگاه خود کیهان به بخش قابل توجهی از رویدادهای این سرزمین جان بخشیده و تجربه حضور در تحریریه روزنامه‌های بزرگ را از سر گذرانده است؛ چه در قامت خبرنگار و چه به عنوان عضو شورای سردبیری و شورای تیتر، فرصت مغتنمی است که از ایوان چشم او به دیروز و امروز مطبوعات کشور نگاهی بیندازیم.

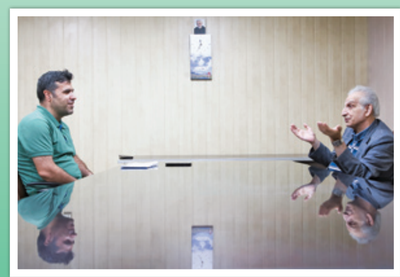

> امروز رسانه‌های متعددی هستند که مردم می‌توانند از آن مجاری اطلاعات کسب کنند، اما اینکه بگوییم الان روزنامه‌ها در چشم مردم اعتباری ندارند، فکر نمی‌کنم اینطور باشد. چون شما امروز اگر دنبال خبر و تحلیل خاصی باشید، به روزنامه‌ای مراجعه می‌کنید که احتمال می‌دهید تحلیل دقیق‌تری از واقعه داشته باشد. البته قابل انکار نیست که تیراژ روزنامه پایین آمده است

قرار مصاحبه ما دو بار به تعویق افتاد. خوشحالم به فال نیک می‌گیرم که سرانجام امروز (۱۷مرداد) جزو خبرنگار) روبه‌روی شما نشسته‌اند. شاید بدیهی به نظر برسد اما می‌خواهم از زبان شما بشنوم که چرا ما به روزنامه نیاز داریم؟

ما امروز در یک جهان متصل به هم زندگی می‌کنیم. ۱۰۰سال و ۲۰۰سال پیش نیست، امروز اگر اتفاق مثلا در استرالیا می‌افتد، ممکن است ما هم تحت تأثیر قرار دهد. چه از لحاظ سیاسی و اجتماعی و چه از زاویه بهداشتی. کمااینکه وقتی در چین کرونا اپیدمی شد، خیلی سریع دنیا را گرفت. خب این جهان، خواه‌ناخواه جهان اطلاع‌رسانی و ارتباطات است و وقتی این ارتباطات وجود دارد و سرنوشت ادم‌ها چنین ظریف به هم گره خورده است و جوامع به هم نیاز دارند، پس باید وسایل این ارتباط فراهم شود و یکی از وسایل ارتباطی، رسانه است که سریع‌تر از گونه‌های دیگر ارتباط خلق می‌کند، به خصوص که این روزها رسانه‌ها مجازی شده‌اند.

بیشتر از نیم قرن است شما این فضاها را تجربه می‌کنید و می‌توانید پلی بزنید بین گذشته مطبوعات و آنچه امروز می‌بینید. آیا ما از تکثر لازم را در رسانه‌ها برای پوشش رویدادهای مان داریم؟

الان رسانه‌ها و به طور ویژه مطبوعات چند نوع هستند. ما رسانه خصوصی داریم، رسانه وابسته به نهاد دولتی و حکومتی داریم، رسانه وابسته به گروه‌های سیاسی و احزاب را هم داریم. هر کدام از این رسانه‌ها هم وظایف خاص خودشان را دارند. در واقع خبرنگار یک حوزه اطلاع‌رسانی عمومی یک طرف قضیه است که یکسری اخبار در همه این نشریات منعکس می‌شود، ولی هر کدام از این مطبوعات در چارچوب آن هدفی که دنبال می‌کنند، یکسری رفتارهای ویژه‌ای هم دارند. وقتی نشریه متعلق به یک حزب است، طبیعی است اهداف آن حزب را دنبال کند. اگر مربوط به سازمان و موسسه دولتی است، طبیعی است اهداف آن موسسه را پی بگیرد. روزنامه خصوصی جنبه اقتصادی هم دارد. ممکن است واقعه عمومی را منعکس کند، در عین حال جنبه اقتصادی، آگهی و فروش را هم در نظر بگیرد اما همه این نشریات وابسته به هر جایی که باشند و هر هدفی که دنبال کنند، باید مرزهای اخلاقی و حرفه‌ای را رعایت کنند.

تعریف‌تان از مرزهای حرفه‌ای و اخلاقی چیست؟

مرز حرفه‌ای این است که خبر، واقعه یا مصاحبه یا چندین چشم‌به صورت جامع و حرفه‌ای منعکس شود، یعنی واقعیتی روی داده است و شما بتوانید با تمام جوانب آن را منعکس کنید و اطلاع‌رسانی دقیق باشد. مرز اخلاقی این است که چیزی غیر از آن واقعیت را مطرح نکنید. اگر فردی کاری را انجام داده است، کار دیگری را به آن فرد ببندید یا کاری را انجام داده، اما شما به عنوان رسانه، آن کار را عنوان و مطرح کنید یا با یکوت کنید! اینها اخلاقی نیست

حتی در پوشش دیدگاه‌های اعضای شورای شهر به چهره شهرداری می‌شود. چون عملا باید مدافع شهرداری می‌شود. چطور می‌شود روزنامه‌نگار به حرفه‌ای‌گری را حفظ کند و هم از آن نگاه حزبی و نهادی بالادستی هم رها شود؟

وقتی در نشریه‌ای به عنوان خبرنگار مشغول کار می‌شوید، خواه‌ناخواه باید تابع ضوابط آنجا باشید. شما در همشهری هستید، وقتی به بخش خبرنگاری می‌پذیرید در چنین روزنامه‌هایی کار کنید، باید ضوابط آنها را قبول کنید. مثالی از قدیم بدهم که وقتی روزنامه‌نگاری می‌خواهد کارش را شروع کند، مثل کشتی که در می‌آورد و جارچی آویزان می‌کند، عقایدش را هم باید بنویسد و بیاویزد. آویزان کند و موقعی که می‌خواهد از روزنامه بیرون برود، عقیده‌اش را هم کنار بزند و برود.

پس اگر مرزهای اخلاقی جیم می‌شود؟ یک وقت آن نهاد سیاستی دارد که می‌خواهد به واسطه رسانه‌اش کار غلط و غیرقابل دفاع آن نهاد یا وزارتخانه یا سازمان را تطهیر کند و این کار می‌خواهد توسط روزنامه‌نگار انجام شود.

گفتم که مرزهای اخلاقی را باید رعایت کنند. این بستگی به مدیران و سردبیران روزنامه دارد که مرزها را رعایت کنند و به نظر من اگر بخواهند حرفه‌ای عمل کنند، باید این مرزها را مراعات کنند. مدیرمسئول یا سردبیری که در روزنامه وابسته به یک نهاد دولتی، اجتماعی یا حزب کار می‌کند، باید این را به دستگاه مربوطه بقبولاند که من تا این حد می‌توانم جلو بروم و موضوعی را مطرح کنم، بیش از این مقدار، غیراخلاقی است.

پس برای اینکه یک روزنامه‌نگار به شکل نسبی مدیون مانور داشته باشد یا باید سران یک روزنامه بتوانند در تعامل با بالادستی‌ها حافظ آن عناصر حرفه‌ای‌گری باشند یا بتوانند بگویند، نهادها و سازمان‌های ما افرادی را در این جایگاه‌ها قرار دهند که روزنامه‌نگار و افراد وابسته باشند.

این یک رویکرد است.

این ضرورت، قبل و بعد انقلاب تغییر رعایت شده است؟

ما قبل از انقلاب، نشریه زیادی نداشتیم. دو روزنامه عمده کیهان و اطلاعات بودند و بعدها پایه‌گذاران مهم به این دو روزنامه و مجله منتشر شد، همینه ساسور و نظارتی بر نشریات اعمال می‌شده است. خب این نظارت‌ها گاهی دست و پاگیر بوده است. البته من نمی‌گویم نظارت نباشد. رؤیایی و بار فکر نمی‌کنم ولی تا حدی باشد که مرزهای اخلاقی و حرفه‌ای را تخریب نکند اما گاهی در این سرزمین این نظارت‌ها به صورت افراطی اعمال شده است. زمان نامه‌اردبین شاه و قبل از فاجعه هم بوده است.

این نظارت افراطی چه ارتباطی با سعه صدر و آستانه تحمل مدیران بالادستی دارد؟

این ارتباط وجود دارد، چون یک مدیر می‌تواند انتقاد را تحمل کند یا اصلا انتقاد را تأیید و سعی کند رویه خود را اصلاح کند یا اگر آن انتقاد بجا و درست نباشد، با زبان و لحنی درست و دوستانه، آن منتقد را قانع کند که اینطور نبوده است. خب اصلا نقش رهبری در این میان چیست؟ همین است. الان برخی گمان می‌کنند نقش روابط عمومی، تعریف و تمجید است. در صورتی که روابط عمومی موظف است اگر انتقاد بجایی شده است، این انتقاد را در اختیار مدیر مربوط قرار دهد که در جریت اصلاح رویه قرار گیرد. از طرفی اگر آن مدیر سعه صدر نداشته باشد و آن نقد را ببیند، سعی می‌کند رفتار و جهت‌گیری آن سازمان را اصلاح کند و روابط عمومی بعد از اصلاح می‌تواند همان را منعکس کند. خب این روال عادی و صحیح است که مؤسسه را در راه تعالی قرار می‌دهد و هم جامعه را اقناع می‌کند اما در طول دوره‌ها و ادوار اینطور نیست. از مدیر ما تا روابط عمومی و دست‌اندرکاران در مقام تعریف به پیرایی نیاز است.

آن وقت رسانه و روزنامه‌نگار ما هم به ابزار توجیه تبدیل می‌شود که فایده است.

بله این درست نیست. وقتی چنین چیزی اتفاق می‌افتد، اعتبار آن نشریه کم می‌شود و اعتماد مردم را می‌برد.

پس می‌توانیم از این زاویه نگاه کنیم که رسانه نتوانسته است اعتماد مردم را جلب کند.

همین طور است. در یک سال‌هایی مثلا اواخر دهه ۷۰تا اوایل دهه ۸۰ روزنامه‌های متعددی داشتیم، چه روزنامه‌هایی که به جناح اصلاح‌طلب منتسب بودند و روزنامه‌هایی که به جناح اصولگرا، هر دو نیز اتهام‌ها و بالایی داشتند. شما می‌بینید هم روزنامه‌های به اصطلاح دوم خرداد تیراژ بالایی داشتند، هم کیهان و جامعه.

آن اقبال به روزنامه‌ها بعد از تحولات دوم خرداد انگار بیشتر متأثر از موج احتمالی و سیاسی بود که در جامعه ما شکل گرفته بود. آیا این تحلیل را قبول دارید که روزنامه‌های ما بیشتر از آنکه خودشان جریان باشند، مقهور یا دست‌کم متأثر از جریان‌های بیرونی خودشان بودند و هستند؟

این هست اما البته نمی‌توانیم صددرصد بگوییم که رسانه‌های ما صرفا از جامعه خط می‌گرفتند یا می‌گیرند. خیلی از موارد هم بود است که به جامعه جهت دادهاند.

شاید یکی از برجسته‌ترین مثال‌ها تنقی آوریتی مطبوعات، ماه‌های منتهی به انقلاب باشد. مابل هستم ما را به روزنامه‌نگاری آن روزها ببرید.

انقلاب از زمستان ۵۷ در قم شروع شد. چهلم قم، تبریز بود. چهلم تبریز قوردوین ۵۷ در چندین شهر برگزار شد. بادم می‌آید آن موقع کیهان مرایه کاشان فرستاد که تظاهرات اینجا را پوشش دهم.

خبرهای منتشرشده می‌شد؟

نه، آن زمان خبرهایش منتشر نشد. خبرهای تبریز هم در حد بسیار جمع‌وجور کار شد، البته خبر بزرگ بود اما روزنامه در این حد به خبر پرداخت که مثلا استاندارد عوض شد و استاندارد نظامی سر کار آمد. روزنامه در حد بضاعت خود این رویداد را اطلاع‌رسانی می‌کرد.

چطور روزنامه‌ای که در آن چارچوب‌های تنگ کار می‌کرد از سال ۵۶ تا بهمن ۵۷ توانست راه را به اینجا برساند که با آن قوت بزرگ بنویسد شاه رفت یا اعدام آمد.

روزنامه‌نگاری قبلاً یک مقدار ذوقی بود و کسانی که ذوق این کار را داشتند فارغ از میزان تحصیلات، دانشگاه رفتن یا نرفتن و مدرک تحصیلی فعالیت می‌کردند و اصلا این مؤلفه‌ها در روزنامه مطرح نبود، کمااینکه مرحوم عبدالرحمن فرامرزی که جزو بنیانگذاران کیهان بود، کرسی استادی دانشگاه تهران را داشت اما مدرسه هم نرفته و همان دوره مکتبی را گذرانده بود، با این حال به واسطه هوش و مطالعات بالا حتی به کرسی استادی دانشگاه هم رسیده بود

عکس: علی‌رضا جهاندیده/ ایران

> روزنامه‌نگاری قبلاً یک مقدار ذوقی بود و کسانی که ذوق این کار را داشتند فارغ از میزان تحصیلات، دانشگاه رفتن یا نرفتن و مدرک تحصیلی فعالیت می‌کردند و اصلا این مؤلفه‌ها در روزنامه مطرح نبود، کمااینکه مرحوم عبدالرحمن فرامرزی که جزو بنیانگذاران کیهان بود، کرسی استادی دانشگاه تهران را داشت اما مدرسه هم نرفته و همان دوره مکتبی را گذرانده بود، با این حال به واسطه هوش و مطالعات بالا حتی به کرسی استادی دانشگاه هم رسیده بود

مسیر سبز

غلامرضا صادقیان / سردبیر

شانس عینی من و نسل من بود که در دانشکده و هم پیوسته با آن در روزنامه با یک نسل طلایی از روزنامه‌نگارانی که به باور من غیرقابل تکرار هستند، روبه‌رو شویم. دهه‌هفتاد برای کسانی که مستقیم از دانشکده روزنامه‌نگاری به کیهان آمدند -که به یاد ندارم این مسیر درست را دقیقاً دو نفر بیشتر طی کرده باشند!- به‌معنای آمدن از کلاس دانشکده و درس بوئس‌شکرخواه، محمدمهدی فرقانی و حسین قندی به تحریریه کیهان با همین استادان، و آنجا افسافه‌شدن و مواجه‌شدن با فریدون صدیقی و محمود مختاریان بود. برای من که ترم سوم دانشکده وارد تحریریه کیهان شدم، این به‌واقع یک شانس عینی بود که شاید به این آسانی‌ها برای هر روزنامه‌نگاری تکرار نشود. اما این فهرست پنج‌گانه ضلع ششمی هم داشت که به‌دلیل شخصیت خاص او کمتر در بارهاش شنیده‌ایم. مردی که در گوشه تحریریه کیهان، ساکت و آرام می‌نشست و چیزی او را بی‌قرار نمی‌کرد و به معنای واقعی کلمه شخصیت یک روزنامه‌نگار را نشان می‌داد: منصور رئیس سعدی.

آقای سعدی در شورای تیتر روزنامه کنار حسین شریعتمداری و پرویز رئوف‌منش و محمدحسین صفار هرندی و شکرخواه و صدیقی و فرقانی و مختاریان -که اغلب ایستاده بود- می‌نشست و با آنکه میز دایره‌وار بود و بالا و پایین نداشت، می‌توانستی بفهمی که جای قدیمی‌تر ها نشسته است و یک جور ایی حکم دبیر شورای تیتر را داشت، زیرا کار تنظیم سوتیترها را او انجام می‌داد. اما هنر روزنامه‌نگارانه او خلق تیترهایی بود که جز از دست او برنمی‌آمد. خودش می‌گفت وقتی نخواستم از «سقوط» خرمشهر بگویم، تیتر زدم: «خرمشهر با آخرین فشنگ‌ها می‌جنگد» که فقط اهل فن زیبایی‌های این تیتر را درک می‌کنند.

آن‌موقع بیشتر اهل شورا اهل دود بودند و گاهی دود سیگار از سقف شورا تا بالای سر حضرات را گرفته بود. و سعدی اولینی بود که به شورا می‌رفت و آخرینی بود که خارج می‌شد، با چند برگه کاهی از تیترها و سوتیترهای صفحه اول که به دست مختاریان مدیرفنی روزنامه می‌سپرد، در روزگاری که کیهان محوریتی تمام و کمال داشت و آمدوشدهای داخل تحریریه، یک تاریخ روزنامه‌نگاری بود.

استادان بی‌بدیلی را که نام بردم، جز با حضور و درک مستقیم نمی‌توان شناخت. نوشته و کتاب و شناخت از دور، کافی و ممکن نیست. باید حضور محمود مختاریان یا منصور سعدی را درک کرد و حالا نشستن پای خاطرات آنان، وظیفه دیگری است که بر عهده ماست.

امروز رسانه‌های متعددی هستند که مردم می‌توانند از آن مجاری اطلاعات کسب کنند، اما اینکه بگوییم الان روزنامه‌ها در چشم مردم اعتباری ندارند، فکر نمی‌کنم اینطور باشد. چون شما امروز اگر دنبال خبر و تحلیل خاصی باشید، به روزنامه‌ای مراجعه می‌کنید که احتمال می‌دهید تحلیل دقیق‌تری از واقعه داشته باشد. البته قابل انکار نیست که تیراژ روزنامه پایین آمده است

حرفه‌ای این است که خبر، واقعه یا مصاحبه یا چندین چشم‌به صورت جامع و حرفه‌ای منعکس شود، یعنی واقعیتی روی داده است و شما بتوانید با تمام جوانب آن را منعکس کنید و اطلاع‌رسانی دقیق باشد. مرز اخلاقی این است که چیزی غیر از آن واقعیت را مطرح نکنید. اگر فردی کاری را انجام داده است، کار دیگری را انجام دهد، اما شما به عنوان رسانه، آن کار را عنوان و مطرح کنید یا با یکوت کنید! اینها اخلاقی نیست

قرار مصاحبه ما دو بار به تعویق افتاد. خوشحالم به فال نیک می‌گیرم که سرانجام امروز (۱۷مرداد) جزو خبرنگار) روبه‌روی شما نشسته‌اند. شاید بدیهی به نظر برسد اما می‌خواهم از زبان شما بشنوم که چرا ما به روزنامه نیاز داریم؟

ما امروز در یک جهان متصل به هم زندگی می‌کنیم. ۱۰۰سال و ۲۰۰سال پیش نیست، امروز اگر اتفاق مثلا در استرالیا می‌افتد، ممکن است ما هم تحت تأثیر قرار دهد. چه از لحاظ سیاسی و اجتماعی و چه از زاویه بهداشتی. کمااینکه وقتی در چین کرونا اپیدمی شد، خیلی سریع دنیا را گرفت. خب این جهان، خواه‌ناخواه جهان اطلاع‌رسانی و ارتباطات است و وقتی این ارتباطات وجود دارد و سرنوشت ادم‌ها چنین ظریف به هم گره خورده است و جوامع به هم نیاز دارند، پس باید وسایل این ارتباط فراهم شود و یکی از وسایل ارتباطی، رسانه است که سریع‌تر از گونه‌های دیگر ارتباط خلق می‌کند، به خصوص که این روزها رسانه‌ها مجازی شده‌اند.

بیشتر از نیم قرن است شما این فضاها را تجربه می‌کنید و می‌توانید پلی بزنید بین گذشته مطبوعات و آنچه امروز می‌بینید. آیا ما از تکثر لازم را در رسانه‌ها برای پوشش رویدادهای مان داریم؟

الان رسانه‌ها و به طور ویژه مطبوعات چند نوع هستند. ما رسانه خصوصی داریم، رسانه وابسته به نهاد دولتی و حکومتی داریم، رسانه وابسته به گروه‌های سیاسی و احزاب را هم داریم. هر کدام از این رسانه‌ها هم وظایف خاص خودشان را دارند. در واقع خبرنگار حوزه اطلاع‌رسانی عمومی یک طرف قضیه است که یکسری اخبار در همه این نشریات منعکس می‌شود، ولی هر کدام از این مطبوعات در چارچوب آن هدفی که دنبال می‌کنند، یکسری رفتارهای ویژه‌ای هم دارند. وقتی نشریه متعلق به یک حزب است، طبیعی است اهداف آن حزب را دنبال کند. اگر مربوط به سازمان و موسسه دولتی است، طبیعی است اهداف آن موسسه را پی بگیرد. روزنامه خصوصی جنبه اقتصادی هم دارد. ممکن است واقعه عمومی را منعکس کند، در عین حال جنبه اقتصادی، آگهی و فروش را هم در نظر بگیرد اما همه این نشریات وابسته به هر جایی که باشند و هر هدفی که دنبال کنند، باید مرزهای اخلاقی و حرفه‌ای را رعایت کنند.

تعریف‌تان از مرزهای حرفه‌ای و اخلاقی چیست؟

مرز حرفه‌ای این است که خبر، واقعه یا مصاحبه یا چندین چشم‌به صورت جامع و حرفه‌ای منعکس شود، یعنی واقعیتی روی داده است و شما بتوانید با تمام جوانب آن را منعکس کنید و اطلاع‌رسانی دقیق باشد. مرز اخلاقی این است که چیزی غیر از آن واقعیت را مطرح نکنید. اگر فردی کاری را انجام داده است، کار دیگری را انجام دهد، اما شما به عنوان رسانه، آن کار را عنوان و مطرح کنید یا با یکوت کنید! اینها اخلاقی نیست

حتی در پوشش دیدگاه‌های اعضای شورای شهر به چهره شهرداری می‌شود. چون عملا باید مدافع شهرداری می‌شود. چطور می‌شود روزنامه‌نگار به حرفه‌ای‌گری را حفظ کند و هم از آن نگاه حزبی و نهادی بالادستی هم رها شود؟

وقتی در نشریه‌ای به عنوان خبرنگار مشغول کار می‌شوید، خواه‌ناخواه باید تابع ضوابط آنجا باشید. شما در همشهری هستید، وقتی به بخش خبرنگاری می‌پذیرید در چنین روزنامه‌هایی کار کنید، باید ضوابط آنها را قبول کنید. مثالی از قدیم بدهم که وقتی روزنامه‌نگاری می‌خواهد کارش را شروع کند، مثل کشتی که می‌رود آویزان و جارچی آویزان می‌کند، عقایدش را هم باید بنویسد و بیاویزد. آویزان کند و موقعی که می‌خواهد از روزنامه بیرون برود، عقیده‌اش را هم کنار بزند و برود.

پس اگر مرزهای اخلاقی جیم می‌شود؟ یک وقت آن نهاد سیاستی دارد که می‌خواهد به واسطه رسانه‌اش کار غلط و غیرقابل دفاع آن نهاد یا وزارتخانه یا سازمان را تطهیر کند و این کار می‌خواهد توسط روزنامه‌نگار انجام شود.

گفتم که مرزهای اخلاقی را باید رعایت کنند. این بستگی به مدیران و سردبیران روزنامه دارد که مرزها را رعایت کنند و به نظر من اگر بخواهند حرفه‌ای عمل کنند، باید این مرزها را مراعات کنند. مدیرمسئول یا سردبیری که در روزنامه وابسته به یک نهاد دولتی، اجتماعی یا حزب کار می‌کند، باید این را به دستگاه مربوطه بقبولاند که من تا این حد می‌توانم جلو بروم و موضوعی را مطرح کنم، بیش از این مقدار، غیراخلاقی است.

پس برای اینکه یک روزنامه‌نگار به شکل نسبی مدیون مانور داشته باشد یا باید سران یک روزنامه بتوانند در تعامل با بالادستی‌ها حافظ آن عناصر حرفه‌ای‌گری باشند یا بتوانند بگویند، نهادها و سازمان‌های ما افرادی را در این جایگاه‌ها قرار دهند که روزنامه‌نگار و افراد وابسته باشند.

این یک رویکرد است.

این ضرورت، قبل و بعد انقلاب تغییر رعایت شده است؟

ما قبل از انقلاب، نشریه زیادی نداشتیم. دو روزنامه عمده کیهان و اطلاعات بودند و بعدها پایه‌گذاران مهم به این دو روزنامه و مجله منتشر شد، همینه ساسور و نظارتی بر نشریات اعمال می‌شده است. خب این نظارت‌ها گاهی دست و پاگیر بوده است. البته من نمی‌گویم نظارت نباشد. رؤیایی و بار فکر نمی‌کنم ولی تا حدی باشد که مرزهای اخلاقی و حرفه‌ای را تخریب نکند اما گاهی در این سرزمین این نظارت‌ها به صورت افراطی اعمال شده است. زمان نامه‌اردبین شاه و قبل از فاجعه هم بوده است.

این نظارت افراطی چه ارتباطی با سعه صدر و آستانه تحمل مدیران بالادستی دارد؟

این ارتباط وجود دارد، چون یک مدیر می‌تواند انتقاد را تحمل کند یا اصلا انتقاد را تأیید و سعی کند رویه خود را اصلاح کند یا اگر آن انتقاد بجا و درست نباشد، با زبان و لحنی درست و دوستانه، آن منتقد را قانع کند که اینطور نبوده است. خب اصلا نقش رهبری در این میان چیست؟ همین است. الان برخی گمان می‌کنند نقش روابط عمومی، تعریف و تمجید است. در صورتی که روابط عمومی موظف است اگر انتقاد بجایی شده است، این انتقاد را در اختیار مدیر مربوط قرار دهد که در جریت اصلاح رویه قرار گیرد. از طرفی اگر آن مدیر سعه صدر نداشته باشد و آن نقد را ببیند، سعی می‌کند رفتار و جهت‌گیری آن سازمان

حرفه‌ای این است که خبر، واقعه یا مصاحبه یا چندین چشم‌به صورت جامع و حرفه‌ای منعکس شود، یعنی واقعیتی روی داده است و شما بتوانید با تمام جوانب آن را منعکس کنید و اطلاع‌رسانی دقیق باشد. مرز اخلاقی این است که چیزی غیر از آن واقعیت را مطرح نکنید. اگر فردی کاری را انجام داده است، کار دیگری را انجام دهد، اما شما به عنوان رسانه، آن کار را عنوان و مطرح کنید یا با یکوت کنید! اینها اخلاقی نیست

افزایش حقوق‌ها چطور تعیین می‌شد؟

سندیکا با صاحبان امتیاز کیهان و اطلاعات چانه‌زنی می‌کرد و بالاخره روی مبلغی به توافق می‌رسیدند، البته این طور نبود که از اول فروردین دستمزدها بالا برود، ممکن بود از مهرماه حقوق‌ها بالا برود.

سندیکا چند نفر عضو داشت و آیا شهرستان‌ها هم عضو سندیکا بودند؟

شهرستان‌ها عضو نبودند و اصلاً کارشان رسمی نبود. در تحریریه کیهان ۶۰-۵۰نفر نیرو داشتیم، فکر می‌کنم سندیکا حدود ۲۰۰-۱۵۰ نفر عضو داشت.

در مقایسه با امروز بسیار کم بوده است.

خب تعداد روزنامه‌ها و نشریات کم بود.

به امروز برگردیم. تعهد دارید هر روز روزنامه‌ها را تورق کنید؟

بیشتر در همین شبکه‌های مجازی می‌بینم، نه اینکه خودم را ملزم کنم که حتماً نسخه چاپی را ببینم، البته یک موقع‌هایی نسخه کاغذی را هم می‌گیرم.

اخیراً گزارش‌ها، تیترها یا گفت‌وگوهایی دیده‌اید که شما را به وجد بیاورد؟

بعضی وقت‌ها هست ولی واقعه خاصی به آن صورت نیست که شما جذبش شوید، چون واقعه اینجتابی نیست و روزنامه‌ها بیشتر با تیتربازی می‌کنند، اما اگر یک دفعه امروز اعلام شود جنگی میان ایران و امریکا در خلیج‌فارس درگرفته، طبیعی است که خیلی اقرار به روزنامه‌ها مراجعه می‌کنند.

اینکه می‌فرمایید اتفاق خاصی در جامعه ایران نیست، با احترام موافق نیستم، از این حیث که امروز جامعه ایران چالش‌های بزرگی را دارد تجربه می‌کند.

بله، امروز مردم مرغ را ۱۲۰هزار تومان می‌خرند و برای‌شان تازگی ندارد، اما اگر مثلا دولت اعلام کند مرغ کیلویی ۳۰هزار تومان است و همه جا هم توزیع می‌شود، این خبر است.

یعنی این وضعیت غیرعادی اقتصادی برای مردم عادی شده است.

و خیلی چیزهای دیگر. مقابله با امریکا عادی شده است. اینها جدید نیست اما همین فردا بگویند نماینده ایران و امریکا می‌خواهند بروند ترکیه باهم مذاکره کنند، این یک خبر است و مردم به روزنامه‌ها مراجعه می‌کنند.

یعنی جامعه ایران ظرفیت خبرسازی خود را از دست داده است؟

شما در روزنامه خودتان چقدر تیتر جدید دارید؟ جز اینکه با تیتر بازی کنید.

البته شما معروف به چیره‌دستی در تیترزنی هستید.

اول از همه صحیح بودن تیتر و تیتری که از دل مطلب برآمده باشد، به نظرم بازی با کلمات خوب نیست، بعضی چیزی که در مطلب نبوده یا خوانده باید یک فکر کند، نباید تیتر شود. تیتر باید سریع‌الانتقال و واضح باشد، در حالی که امروز با تیتربازی می‌کنند.

تیترهای امروز کوتاه و به اصطلاح مینی‌مال شده است.

تیترهای ما بلند نیز بوده، به خصوص کیهان و اطلاعات صفحات بزرگ‌تری داشتند و خب تیترهای بلندتری می‌زدند ولی امروز صفحات روزنامه‌ها کوچک شده است و تیترهای سه، چهار کلمه‌ای می‌زنند اما کسی متوجه نمی‌شود. نوشت: نخست‌وزیر هنگام گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای ملی.

این رویدادها مهرماه ۵۷ دارد اتفاق می‌افتاد.

بله، روزنامه‌ها قدری جان گرفتند تا روز ۱۹مهر. ۱۹مهر هیئت رئیسه سندیکای نویسندگان و خبرنگاران رفته بودند با نخست‌وزیر مذاکره کنند برای جلوگیری از سانسور مطبوعات. اتفاقاً همان روز یک سرگرد حکومت نظامی به تحریریه روزنامه آمد و رفت یک راست گوشته تحریریه که اتاق سردبیری بود. ساعت ۱۱صبح بود و هنوز روزنامه زیر چاپ نرفته بود. خب این یعنی روزنامه تحت نظر قرار گرفته بود. بچه‌های روزنامه قلم‌ها را گذاشتند روی میز و بلند شدند ایستادند. از بخش‌های دیگر روزنامه، از چاپخانه، حروفچینی، آگهی‌ها و اداری هم به تحریریه پیوستند. خب فضای تحریریه کیهان هم بزرگ بود.

حرکت خودجوش بود؟

بله واقعاً خودجوش بود. وقتی نیروهای روزنامه دیدند که تحریریه، قلم‌ها را زمین گذاشته از بخش‌های دیگر هم آمدند و همراهی کردند. از آن طرف هم تلفن کردند به اعضای هیئت مدیره سندیکا که می‌جهت آنجا رفته‌اید برای مذاکره با نخست‌وزیر، سرگرد شهربانی آمده اینجا نشسته است. حالا این سرگرد هم پشت به تحریریه نشسته بود. در چنین فضایی مالک وقت روزنامه آمد و بچه‌ها را دعوت به آرامش و به قسمت‌های دیگر هم اعلام کرد به محل کار خود برگردید اما بچه‌ها اعتنایی نکردند و مصاحبه‌اردهم هم که دید جای ایستادن نیست، سرش را انداخت پایین و رفت. خب عده‌ای به روزنامه اطلاعات هم زنگ زدند که مأمور حکومت نظامی به روزنامه آمده و ما امروز روزنامه درنمی‌آوریم، طولی نکشید که تحریریه اطلاعات هم دست به اعتصاب زد. آن موقع روزنامه رستاخیز در کیهان چاپ و صبح‌ها منتشر می‌شد. طبیعتاً وقتی چاپخانه کیهان دست از کار کشیده بود رستاخیز هم نمی‌توانست منتشر شود. روزنامه آیندگان هم همپای کیهان و اطلاعات اعتصاب کرد. این اتفاق روز چهارشنبه بود، پنج‌شنبه روزنامه‌ها منتشر نشد، جمعه همه رفتیم سندیکا که البته جای کوچکی در خیابان رامسر بود. این اعتصاب روز ۱۶مهر شروع و ۲۱مهر تمام شد، چون دولت به اصطلاح قول داد سانسوری بر مطبوعات اعمال نکند و مطبوعات آزادانه خبرها را بنویسند.

این قول شفاهی بود؟

قول شفاهی بود اما روزنامه‌ها از قول شریف‌امامی، نخست‌وزیر منعکس و کتبی کردند. ۲۲مهر بود که روزنامه‌ها منتشر شدند و خب فضای خیلی بازی بود و روزنامه‌ها آزادانه می‌نوشتند. یادم است در همین اثنا واقعه‌ای در همدان اتفاق افتاده بود که یک مشت جمافلدار ریخته بودند مردم را زده بودند. مرافرستادند همدان به همراه عکس‌مان آقای ملکی. یادم‌مان روزنامه باید می‌رفتیم. گفتند قبل از ۸شب از شهر خارج شوید. فرمان بود که ما مأمیش‌ها برای خبرگیری به خیابان‌های همدان مشغول می‌کردند و مثلا یک کومرها را چلق‌چلق می‌شکستند.

اجیر شده حکومت بودند که چوب را عاریه و تحویل‌تان می‌دادند؟

بله، مردم در استفادی جمع شده بودند. سناتور همدان در مجلس سنا هم آمده بود که یاغی‌گری مردم بشد. اتفاقات همدان را نوشتیم و در روزنامه هم چاپ شد. خب بعد از ۲۲مهر روزنامه‌ها زاناته کارشان را می‌کردند. این موضوع تا ۱۲آبان ادامه داشت. روز ۱۳آبان باز یکسری چماقداران ریختند خانه‌ها یا مشروع کردند به شکستن شیشه مغازه‌ها و زدن مردم. خب همان روز شریف‌امامی برکنار و آزهاری نخست‌وزیر شد. آزهاری که آمد، روز ۱۴آبان خاطرم هست طبق معمول رفتم روزنامه، بالای کوچه اتابک که دفتر کیهان بود کوچه طی بود، هنوز هم به این نام است. کیهان بازیگنگ اجازه داد که روزنامه‌ها بروند که ما مأمیش‌های‌مان را اینجا می‌گذاشتیم، ماشینم را پارک کرده بودم و داشتم می‌آمدم روزنامه، تا رفتم سردبیر گفت: بچه‌ها دیدم دو نفر از همکاران از قهوه‌خانه پریدند بیرون و صدایم کردند که بیا. گفتم شما اینجا چه می‌کنید. گفتند شلوغی‌ها و روزنامه را انتقال کردهاند. ۱۴آبان کیهان عملاً انتقال شد.

یعنی آن فضای گشایش یک بماه هم نرسید.

بله و ۱۴آبان دوباره اعتصاب شد، چون روزنامه‌های دیگر هم به همین نحو تبرئه اشغال شده بودند. دوباره همه در سندیکا جمع شدند و اعتصاب ۶مرداد از اجماع‌ترین اعتصاب‌ها بود. ۱۴آبان تا ۵دی ماه بچه‌ها در این مدت در سندیکا بودند. همان موقع یادم است کیهان ساختمانی داشت در خیابان فردوسی که قسمت شهرستان‌ها و بخشی از آگهی‌ها همان جا بود. به من گفتند برو آنجا از شهرستان‌ها و اتفاقات و تظاهرات خبر بگیر و در بولتن اعتصاب چاپ کن. من معمولاً دو سه ساعت آنجا بودم و با شهرستان‌ها تماس می‌گرفتم و خبرهایش را می‌نوشتم.

و اینها در همان بولتن اعتصاب منتشر می‌شد؟

بله، به صورت زیراکسی.

خب شما نه‌ماهی که در تظاهرات بودید، دوباره برگردیم به روزنامه‌نگاری آن روزها. چند نفر روی رسمی کیهان کار می‌کردند. در چند صفحه زیراکسی منتشر می‌شد و البته تیراژ خیلی زیادی هم نداشت.

چقدر این اعتصاب در جامعه دیده شد؟

فقدان روزنامه‌ها چیزی نبود که به چشم مردم نیاید. یادم می‌آید، حتی عده‌ای بازاری، پول جمع کرده بودند که به اعتصابیون بدهند اما خوشبختانه به‌شدت‌جلوی اینجنتابی شدن و کسی از آن پول استفاده نکرد.

یعنی از روزنامه در زمان‌های اعتصاب حقوق دریافت می‌کردید؟

نه، اصلاً روزنامه تعطیل بود.

آن کار بولتنی، سفارش غیررسمی روزنامه بود؟

روزهای تابوها و عاشورا مقارن با اعتصاب‌ها بود. ما می‌گفتیم می‌خواهیم در تظاهرات شرکت کنیم